



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴) وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۴۷) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۸) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنٌ مَّآبٍ (۴۹) جَنَّاتٍ عِدْنٍ مُمْتَحَنَةٍ لَّهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمٍ اَلْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴)﴾

علت تذکر قصص انبیای گذشته

بعد از بیان اصول کلی دین؛ یعنی توحید و وحی و نبوت و همچنین خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه، به یاد نمودن از شش پیامبر از انبیای الهی تذکر و بعد از آن شش پیامبر هم به نام مبارک نه پیامبر تذکر دادند. این ﴿وَ اذْكُرْ﴾ و تذکرها برای آن است که تاریخ گذشته بر اساس علم تجربی تأیید کند که اگر پیامبری صابر و بردبار بود، گذشته از موفقیت‌های معنوی، در دنیا هم پیروز است.

بازگشت ترك عمدی ذكر به وقت فضیلت و همتایی آن با سان نظامی

در جریان سلیمان (سلام الله علیه) از اینکه در قرآن فرمود: ﴿أَحَبُّتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾^۱ مشخص شد سانی که می‌خواستند ببینند، يك امر نظامی بود. با توجه به اینکه امروز سوم خرداد و سالروز فتح خرمشهر است، موید آن است که سان دیدن نظامی، رعایت امور نظامی و بررسی زیرمجموعه چقدر فضیلت دارد چون بدین وسیله نظام و کشوری حفظ می‌شود. خدا امام و شهدا را با انبیا محشور کند! همه رزمنده‌ها و همه خدمتگزاران را در سایه ولیّ خود حفظ بفرماید! وجود مبارك سلیمان حکومتی داشت و سان دیدن این اسب‌ها برای او عبادت بود. اگر ترك «صلات» او عمدی بود، مربوط به ترك وقت فضیلت یا وقت نافله است؛ آن‌طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان^۲ احتمال می‌دهند که وقت فضیلت فوت شده است یا وقت نافله فوت شده است. مستحضرید که برای نماز چهار وقت است: يك وقت اجزاست، يك وقت مشترك است، يك وقت فضیلت است، يك وقت تقدیم و تأخر و مانند آن است. مثلاً وقت فضیلت برای نماز ظهر اول وقت است. وقت اجزا برای نماز ظهر، چهار رکعت مانده به نماز عصر است؛ وقت اجزای نماز عصر همان چهار رکعت آخر وقت است؛ وقت مشترك بین اینهاست و وقت فضیلت هم برای هر کدام يك مقدار مشخص است. غرض آن است که این چهار وقت برای «مغربین» و «ظهرین» هست که وقت اجزاست، وقت فضیلت است، وقت مشترك است، وقت مختص است و مانند آن.

پرسش: این تقسیمات مگر تعلیم حضرت سلیمان نبود؟ حتماً دلیلی داشته.

پاسخ: بله، احتمال آن را که بدهیم کافی است. اصلِ صوم و صلوات که دارد: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^۳ یا ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۴ برای يك مفسر همین که احتمال دهد که از این قبیل بود، دیگر راهی برای اینکه بگوییم - معاذ الله - فلان پیامبر واجبی را از دست داد نیست، همین که این قسم محتمل باشد کافی است.

۱. سوره ص، آیه ۳۲.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۴. سوره مریم، آیه ۳۱.

پرسش: اگر ساعت ... هم شد ﴿رُدُّوْهَا عَلَیَّ﴾^۵ نداشت که دیگر ...

پاسخ: برای اینکه ضمیر به «شمس» برغی گردد، ضمیر به همین اسب‌های نظامی برمی‌گردد؛ این ﴿الصَّافِنَاتُ الْجِدَادُ﴾^۶ را برگردانید تا دوباره سان ببیند و کارهایشان را تنظیم کند، پس دیگر ضمیر به «شمس» برغی گردد.

عدم دلالت استغفار سلیمان بر انجام کار خلاف

مطلب دیگر این است که این عناوینی که درباره سلیمان (سلام الله علیه) آمده است، چه اینکه عنوان مغفرت هم درخواست مغفرت است، این می‌تواند برای هر دو باشد، چون مسئله ﴿الْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا﴾^۷ معلوم نیست که مثلاً حضرت خلافی کرده باشد تا «انابه» کند و «استغفار» کند، اما درباره آن ﴿أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾^۸ زمینه «انابه» و زمینه «استغفار» هست. بنابراین ﴿ثُمَّ أَنَابَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي﴾^۹ ظاهراً به هر دو برمی‌گردد.

مقصود از توصیف شیطان به «مارد»

مطلب بعدی آن است که شیطان در قرآن هم به «مارد» متّصف شد و هم به «مرید»، «مارد» و «مرید» اینها از تَرَد هستند، این «مَرَد» جمع مارد است نه جمع مُرید، «شیطان مرید» و «شیطان مارد» ﴿يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾^{۱۰} یعنی متمرّد، اگر این وصف، وصف توضیحی باشد هر شیطانی متمرّد است، اما اگر وصف، وصف احترازی باشد شیاطین دو قسم هستند: بعضی‌ها هستند که قابل کنترل هستند و بعضی‌ها هستند که سرکش بوده و قابل کنترل نیستند؛ آنها که سرکش هستند و قابل کنترل نیستند، همان‌هایی هستند که در همین سوره مبارکه «ص» فرمود: ﴿وَوَ﴾

۵. سوره ص، آیه ۳۳.

۶. سوره ص، آیه ۳۱.

۷. سوره ص، آیه ۳۴.

۸. سوره ص، آیه ۳۲.

۹. سوره ص، آیات ۳۴ و ۳۵.

۱۰. سوره حج، آیه ۳.

آخَرِينَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ^{۱۱}: آنها که قابل کنترل و تنبیه و تأدیب می‌باشند، همان‌هایی هستند که فرمود: ﴿وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ﴾^{۱۲}، بنابراین این چنین نیست که هر شیطانی الا و لابد «مارد» و «مرید» باشد و به هیچ وجه قابل کنترل نباشد.

چگونگی بهره‌مندی از روایات در تفسیر قرآن

مطلب بعدی آن است که نیاز به اخبار در تفسیر آیات، برای چیست؟ و حال آنکه خود ائمه فرمودند به نام ما اخبار جعل می‌کنند. از وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که «سَتَكْثُرُ عَلَيَّ الْقَالَ»^{۱۳} فرمود روایات موضوع و مجعول هم هست. شما می‌بینید همان سیوطی که *الاتقان* نوشته و سایر کتاب‌ها را تألیف کرده دو جلد کتاب به نام *اللثالی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة* دارد که از اول طهارت تا آخر دیات، روایت‌های جعلی را جمع کرده است؛ دو جلد کتاب است که همه اینها روایات مجعول است که این موارد در اهل سنت بود، در ما شیعه‌ها هم کم نبود؛ لذا ائمه فرمودند به نام ما روایات جعل می‌کنند و خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: «سَتَكْثُرُ عَلَيَّ الْقَالَ»؛ اما قرآن مصون از تحریف است، لذا ائمه فرمودند هر روایتی که از ما نقل کردند بر قرآن عرضه کنید.

عرض بر قرآن همان‌طور که مستحضرید دو طایفه است که هر دو طایفه را مرحوم کلینی نقل کرده است؛ یک طایفه همان نصوص «علاجیه» است که در کتاب اصول معروف هستند. فرمودند روایات اگر متعارض شد یکی از راه‌های حل تعارض این است که بر قرآن کریم عرضه کنید «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ» حجت است «وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ» آن را «فاضربوه علی الجدار»^{۱۴} و مانند آن که اینها لزوم عرض روایات بر قرآن در نصوص علاجیه است، اما طایفه دیگر روایاتی است که کاری به نصوص علاجیه ندارد و روایات معارض ندارد؛ هر روایتی چه معارض داشته باشد و چه معارض نداشته باشد الا و لابد باید بر قرآن کریم عرضه شود، اگر مخالف قرآن نبود حجت می‌شود.

۱۱. سوره ص، آیه ۳۸.

۱۲. سوره ص، آیه ۳۷.

۱۳. رک: الاحتجاج (طبرسی)، ج ۲، ص ۴۷؛ «وَسَتَكْثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

۱۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۶۹؛ «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».

بنابراین در درجه اول مفسّر قبل از اینکه به روایات مراجعه کند، باید به قرآن مراجعه کند تا این میزان مشخص شود؛ اما این میزان اسلام است، نه موزون و وزن، نه تمام اسلام، اگر - معاذ الله - کسی گفته بود «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^{۱۵} این هم میزان بود، هم وزن و موزون؛ اما وقتی بر اساس «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^{۱۶} - کما هو الحق - داریم حرکت می‌کنیم این میزان است، برخی از مطالبی را که مربوط به موزون است باید از روایات گرفت. بعد از اینکه این خطوط کلی آیه مشخص شد که آیه چه می‌خواهد بگوید، اگر روایتی مباین و مخالف آیه نبود، آن وقت موارد مصداق گوناگون و مصادیق متعدد را می‌تواند به خوبی تبیین کند؛ اگر سه احتمال، چهار احتمال، کمتر و بیشتر درباره آیه هست و روایت یکی را معین کرده، همان معیار می‌شود؛ مصداق‌های متعددی برای آن هست و روایات که یکی را منحصرأ بیان کرده، همان معیار می‌شود؛ لذا معنای تفسیر قرآن به قرآن - معاذ الله - بی‌نیازی از روایت نیست، بلکه معنایش آن است که باید ما در ابتدا میزان و ترازو درست کنیم يك، بعد روایتی را که وارد شده چه جزء نصوص علاجیه باشد و چه نباشد را باید بر قرآن بسنجیم دو، اگر مباین قرآن نبود بگیریم سه، آن وقت این را در ذیل آیه قرار دهیم و جمع‌بندی کنیم چهار، روایاتی که در بحث‌های قبل گفته شد و باید مراجعه شود در این فضاها بود.

پرسش: استاد قبلاً گفتید قرآن را بر روایات عرضه کنیم، الآن دوباره فرمودید روایت را بر قرآن عرضه کنیم دور نیست؟

پاسخ: نه، قرآن را که بر روایت عرضه نمی‌کنیم. این «کتاب تبياناً للناس»^{۱۷} است، نور^{۱۸} است. خود قرآن را می‌شود فهمید، اما به عنوان میزان، ترازو که به تنهایی کافی نیست. بالأخره کالایی را باید در ترازو گذاشت و سنجید، خود ائمه فرمودند به نام ما جعل می‌کنند؛ لذا شما اول ببینید قرآن چه می‌گوید يك، بعد حرف‌هایی که از ما

۱۵. الامالی (مفید)، ص ۳۶.

۱۶. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸.

۱۷. سوره نحل، آیه ۴۴: «إِنِّي لِلنَّاسِ»

۱۸. سوره مائده، آیه ۱۵: «فَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»

نقل کردند بر قرآن عرضه کنید اگر مباین بود مخالف بود «فاضربوه علی الجدار»، دو؛ اگر مخالف نبود این را بگیرید، سه؛ آن وقت آن آیات را با این روایات جمع‌بندی کنید، چهار و مجتهداً نتیجه بگیرید، پنج.

امکان تأثیر بدنی شیطان بر انبیا

مطلب بعدی آن است که در جریان حضرت ایوب (سلام الله علیه) اینها بر اساس اینکه نظیر فرشته‌ها هستند که ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾^{۱۹}، اگر در دعا و زیارت نورانی «جامعه» از وجود مبارك امام هادی رسیده است که ائمه (علیهم السلام) «عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾»^{۲۰} یعنی وصفی که خدا در سوره «انبیاء» برای فرشته‌ها ذکر کرد، همان وصف برای ائمه (علیهم السلام) هست، برای انبیای الهی هم هست. انبیای الهی بدون اذن خدای سبحان درخواستی ندارند، تا آنجا که مصلحت بود وجود مبارك ایوب صبر کند، صابر بود و تا آنجا که دستور یافت دعا کند، دعا کرد که فوراً هم دعا مستجاب شد. شیطان در حریم امن وحی و نبوت و عصمت و رسالت و حجیت اولیا به هیچ وجه راه ندارد، در بدن اینها همان‌طوری که سرما و گرما و «حجر» و «مجر» اثر دارند، شیطان هم اثر دارد؛ حالا یا «بلاواسطه» یا «مع‌الواسطه»، اگر در سوره «انبیاء» دارد ﴿مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^{۲۱} امکان دارد، در سوره «ص» که محل بحث است دارد ﴿مَسْنِي الشَّيْطَانِ﴾^{۲۲} امکان دارد، سنگ اثر دارد، سرما و گرما اثر دارد و شیطان هم اثر دارد؛ حالا یا «بلاواسطه» اثر می‌گذارد یا در اثر وسوسه دیگران اثر می‌گذارد؛ این آسیب بدنی است و چیز مهمی نیست، آنچه مربوط به روح و عصمت و ولایت و حجیت است که معصوم و مصون است.

پرسش: ساحر می‌تواند از نظر بدنی ...

۱۹. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۲۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲۱. سوره انبیاء، آیه ۸۳.

پاسخ: در بدنشان بله، ولی روحشان نه؛ همان‌طور که سرما اثر می‌کند و مریض می‌شوند، گرما اثر می‌کند و آسیب می‌بینند، ممکن است سحر و شعبده و جادو در بدن اثر کند که چیز مهمی نیست؛ او که کمتر از سنگ نیست، سنگی می‌زنند و پیشانی حضرت را می‌شکنند!

اطلاع اولیای الهی از زمان استجابت دعا و عدم تنافی آن با مقام رضا

اما اینکه گفته شد عارف می‌داند چه وقت دعا کند، معلوم نبود که آن عارف نبی بود، رسول بود، ولی بود، اما بود و اینکه چه کسی بود؛ آن عارف، نه یعنی فردی از افراد عادی که اینها می‌دانند چه وقت دعا کنند ولی - معاذالله - ایوب نداند؛ آن ولی‌ای از اولیای الهی چه کسی بود روشن نیست، این بزرگوار هر که بود - حالا یا پیامبر بود یا امام بود یا ولی‌ای از اولیای الهی بود - وقتی حالت غرق دست می‌داد می‌گفت که الآن وقت تسلیم است، اصلاً تسلیم را برای چنین موقعی گذاشتند. کسی که به مقام تسلیم رسید دیگر خواسته‌ای ندارد، مقام تسلیم و مقام رضا و مانند آن فوق مقام دعاست؛ مقام دعا این است که انسان هست، خواسته‌ای دارد و حوادث و رخدادها گاهی با خواسته انسان هماهنگ نیست که از خدای سبحان مسئلت می‌کند آن حادثه را برطرف کن، اما وقتی به مقام تسلیم محض رسیده است دیگر خواسته‌ای ندارد.

ماندگاری و نام‌آوری ایوب و خاندان او تذکری برای اولی‌الالباب

در جریان حضرت ایوب حوادث تلخی پیش آمد که بخشی مربوط به بدن او بود، بخشی مربوط به عائله او بود، بخشی مربوط به شخص همسر او بود. آن مقداری که مربوط به بدن او بود وقتی عرض کرد: ﴿رَبِّهِ أَتَىٰ مَسْنَىٰ الشَّيْطَانُ بُنْصَبٍ وَ عَذَابٍ﴾؛ «نُصَب» یعنی رنج و درد، فوراً پاسخ آمد که این دو چشمه زیر پای شما جوشید که یکی برای شستشو و درمان شماسه و دیگری هم برای نوشیدن و خنک شدن؛ هم «بارد» است و هم خوراکی است. ممکن است بعضی از آب‌های معدنی سرد باشد؛ ولی قابل خوردن نباشد، این برای بدن شریف ایوب (سلام الله علیه) بود. فرزندان و اهل او که از بین رفتند یا متفرق شدند - هر دوی اینها ممکن است - فرمود ما اینها را به او

برگردانیدیم، «هیه» کردیم و بخشیدیم ﴿رَحْمَةً مِنَّا﴾ و اینکه گفته شد قرآن کریم کتابی است مبارك يك، برای تدبیر^{۲۲} دو و برای تذکر ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ سه، «تذکره» ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ را در این گونه از موارد بازگو می‌کند که فرمود: ﴿وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ﴾؛ یعنی اگر صبر ایوبی بود آن تحمل بود انسان، «لیب» می‌شود و «ذکرا» پیدا می‌کند، ماندگار می‌شود، نام‌آور می‌شود و مانند آن و اگر این سوره مبارکه «ص» مُصَدَّر به این جمله است: ﴿ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴾^{۲۳} برای آن است که چنین نامی و نام‌آوری نام‌آوران را مطرح می‌کند.

معیار عام نبودن سوگند ایوب در تنبیه همسرش در صد بند

درباره همسر خود سوگند یاد کرده بود که او را مثلاً با صد بند تنبیه کند، برای اینکه او نافرمانی کرده بود؛ بالأخره حاکم شرع، ولیّ مسلمین، امام و معصوم می‌تواند تنبیه کند، حالا گاهی با سوگند و گاهی بی‌سوگند. در این جا وجود مبارك ایوب سوگند یاد کرد که او را با صد تازیانه یا صد بند تنبیه کند. وحی الهی این شد که رحمت الهی که حدود به دست خدای سبحان است، حالا می‌شود گفت که این در شریعت آنها بود و در شریعت ما قابل عمل است که استصحاب شریعت است یا نه، اصلاً این حقّ مطلق الهی است و اگر خدای سبحان می‌خواست عفو کند، می‌توانست همه را عفو کند، چون حدود، حقوق الهی است و معنای آن این نیست که حالا چنین حیلۀ شرعی هم آدم می‌تواند به کار ببرد که اگر نذر کرده صد تازیانه بزند، يك دسته صدتایی را فراهم کند و يك بار بزند و بگوید این صدبار زدن است؛ این کار پیامبر است، کارِ ولیّ خداست و نمی‌شود آن کار را معیار قرار داد و بگوییم برای دیگران هم حجت است. اصل حدّ برای ذات اقدس الهی است، اگر در شریعتی عفو کرد یا تخفیف داد دلیل نیست که در شریعت دیگر هم بشود که چنین کاری کرد. فرمود: ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا﴾ «ضِغْث» یعنی يك دسته، ﴿فَاضْرِبْ﴾ به این دسته ﴿وَلَا تَحْنُتْ﴾ «حنث» سوگند نکن. شما که گفتی صد تازیانه می‌زنم یا صد تَرکه می‌زنم یا صد چوب می‌زنم به این مقدار تخفیف عمل کن که ﴿لَا تَحْنُتْ﴾؛ یعنی حتی نکرده باشی. ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ﴾ ما

۲۲. سوره ص، آیه ۲۹: ﴿كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

۲۳. سوره ص، آیه ۱.

وجود مبارك اَيُّوب را صابر يافتيم و بنده خوبي است، چون پُرجوع به ماست، پس تو به ياد اَيُّوب باش؛ يعنى در صحنه‌ها صابر باش و بعد فرمود در بين اين انبياي كه گانه به ياد مبارك ابراهيم و اسحاق و يعقوب هم باش.

نفى روايات اسراييل در چگونگى بيمارى ايوپ

پرسش: در مورد روايتى كه فقر و مريضى را به ايوپ اذعان كرده حكمش چيست؟

پاسخ: نه، آنها اسراييليات است. بخشى وسيعى از روايات را كه *الميزان*^۱ و ديگران نقل كردند اسراييليات^۲ است كه راهى به آنها نيست؛ گفتند كه - معاذ الله - وضع جسمى او طورى شد كه جامعه از او متنفر شد و مثلاً بدبو شد، اين را كه در كتاب‌هاى كلامى گفتيد، شنيديد و خوانديد كه اصلاً پيغمبر نعى تواند يك بيمارى داشته باشد كه جامعه از او متنفر شود. خدا مرحوم خواجه را غريق رحمت كند! مرحوم خواجه در متن تجريد دارد علامه شرح كرده است كه *ولى* خدا، معصوم و مصون از بيمارى‌هاى نفرت‌برانگيز هستند. حالا بدن ايشان اين قدر كرم داشته و بدبو شده كه جامعه متنفر شدند؟! شرط نبى بودن، شرط *ولى* بودن، شرط امام بودن اين است كه از بيمارى‌هاى كه باعث نفرت است مصون باشند.

علت امر به پيامبر بر تذكر جريان انبياي الهى

فرمود: ﴿وَادْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾؛ اينها مردان بزرگى هستند و به ياد اينها باش، براى اينكه يا «الله» تعالى در قُرب نوافل چشم و گوش اينهاست؛ در آن حديث معروف «بين الفريقين»^۳ «كُنْتُ سَمْعَهُ ... وَبَصَرَهُ»^۴ يا اينها در قُرب فرائض مجارى ادراكى و تحريكى «الله» هستند كه «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَاللَّهُ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ» و مانند آن. اگر «احد القربين» يا «كلا القربين» حاصل شد اينها داراي دست و داراي چشم و

۱. تفسير الميزان، ج ۱۷، ص ۲۱۶؛ «قيل: إنه اشتد مرضه حتى تجنبه الناس فوسوس الشيطان إلى الناس أن يستقذروه و يخرجوه من بينهم و لا يتركوا امرأته التي تخدمه أن تدخل عليهم فكان أيوب يتأذي بذلك».

۲. اسراييليات، اصطلاحى در معارف اسلامى، به ويژه در زمينه تفسير و علوم حديث و آن به دسته‌اى از روايات و قصص و مفاهيم اشاره دارد كه نه در قرآن و احاديث نبوى، بلكه در تعاليم ائم سالفه به ويژه بنى اسرائيل ريشه دارند و حاصل جريانى است از داستان‌سرايى، اسطوره پردازى و وجوهى ديگر از تعاليم غير اصيل كه به ويژه در سده‌هاى نخست هجرى توسط گروهى - بيشتر از يهوديان اسلام آورده - صورت پذيرفته و به حاشيه آموزش‌هاى مسلمانان راه يافته است.

۳. الكافى (ط - اسلامى)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارِبَتِي وَ مَا تَهَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالثَّأْفَلَةِ حَتَّى أَجِيبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِى يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِى يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِى يُنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِى يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

گوش هستند. اینکه تبر می‌گیرد ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۱ این دست، دستِ مبارک است؛ آن چشمی که می‌گوید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ﴾^۲ یا ﴿هَذَا رَبِّي﴾ که بعد ﴿قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۳ این چشم، چشمِ مبارک است؛ فرمود به یاد اینها باش که اینها دارای چشم، اینها دارای گوش و اینها دارای دست هستند. آن‌که بت شکن نیست دست ندارد، آن‌که محبت الهی را نمی‌بیند، چشم ندارد که فرمود: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۴ و مانند آن. فرمود به یاد کسانی باش که دست دارند، به یاد کسانی باش که چشم دارند؛ اگر قُرب نوافل نصیب ایشان شد طبق حدیث معروف «كُنْتُ سَمْعُهُ ... وَ بَصَرُهُ» و مانند آن ﴿أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ﴾ هستند، اگر اینها به مقام قُرب فرائض بار یافتند که شدند «يَدُ اللَّهِ»، «جَنْبُ اللَّهِ» و «عَيْنُ اللَّهِ». ﴿أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ﴾ هستند. اینکه مرحوم صدوق در توحید نقل کرد که وجود مبارک حضرت امیر «يَدُ اللَّهِ» است، «جَنْبُ اللَّهِ» است، «عَيْنُ اللَّهِ» است و «بَابُ اللَّهِ»^۵ است، چون ایشان به مقام قُرب فرائض رسیده است. فرمود اینها دست دارند، چشم دارند. آن چشمی که کتاب نبیند و دستی که تألیف نداشته باشد که دست نیست و آن چشم نیست ﴿أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ﴾. پرسش: مراتب یقین نظیر «علم‌الیقین» و «عین‌الیقین» و «حق‌الیقین» با قُرب نوافل و فرائض چه نسبتی می‌تواند داشته باشند؟

پاسخ: اینها بی‌ارتباط نیستند، وقتی به قُرب رسیدند به شهود می‌رسند. در این آیه مبارکه فرمود اگر «علم‌الیقین» داشتید ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۶؛ اگر انسان به مقامی رسید که هیچ خصوصیتی از خود ندید و آیه ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۷ در همه هویت ادراکی و تحریکی او جاسازی شد، او می‌تواند به «قُربین» راه پیدا کند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲. سوره انعام، آیه ۷۹.

۳. سوره انعام، آیه ۷۶.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸.

۵. التوحید(صدوق)، ص ۱۶۴.

۶. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

۷. سوره نحل، آیه ۵۳.

تذکر خدا و قیامت ویزگی اعطایی خدا به انبیا

شما مگر به اینها چه چیزی دادی؟ فرمود ما به اینها جایزه مهمی دادیم. اینها از مرحله اخلاص گذشتند، از مرحله «مُخْلِص» بودن گذشتند، شدند «مُخْلِص» که ما شدیم «مُسْتَخْلِص» و اینها شدند «مُخْلِص» ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ﴾، شما که اینها را «مُخْلِص» کردید، خالص و ویژه کردید، چه چیزی به اینها دادید؟ فرمود يك جایزه دادیم که به دیگران نرسید ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ﴾؛ یعنی «أَعْطَيْنَاهُمْ بِجَائِزَةٍ خَاصَّةٍ خَالِصَةٍ»، آن جایزه چیست؟ این است که اینها همیشه به یاد قیامت هستند، ما این را به همه ندادیم ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾، این ﴿ذِكْرَى﴾ خبر است برای مبتدای محذوف «ما تلك الخالصة؟ هی» آن «خالصه» ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾ که این ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾ خبر است برای آن «هی» که محذوف است؛ ما به اینها جایزه ویژه دادیم که دیگران این را ندارند، اینها همیشه به یاد قیامت هستند. کسی که همیشه به یاد قیامت است هرگز نه بیراهه می‌رود و نه راه کسی را می‌بندد، این جایزه را خدا به هر کس نداد، البته ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ هست؛ این همه آیات که می‌فرماید به یاد معاد باشید، برهان اقامه می‌کند، «تذکره» می‌کند، دلیل می‌آورد، خطرات فراموشی قیامت را ذکر می‌کند، در همین سوره مبارکه «ص» آیه ۲۶ در جریان حضرت داود (سلام الله علیه) فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ فرمود چون اینها قیامت را فراموش کردند گرفتار بسیاری از مشکلات شدند، پس فراموشی قیامت «ضاللت»، «غوایت» و مانند آن را به همراه دارد؛ اما یاد قیامت هدایت را، وصول و شهود به مقصد را به همراه دارد، فرمود این جایزه را ما به اینها دادیم.

مقصود از ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾ در آیه

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ﴾ «فان قيل ما تلك الخالصة؟ نقول هی ذکری الدار»، خانه حقیقی آن است و اینها به یاد خانه خودشان هستند. پس انسان آنچه در دنیا می‌سازد دار نیست، مسافرخانه دار نیست، خانه مسافر است؛ رودخانه، خانه رود است نه خانه دیگری که در این جا عبور می‌کند. فرمود دنیا «فَاحْذَرُوا مِنْ مَمَرٍكُمْ لِمَقَرَّكُمْ»^۲

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵؛ سوره آل عمران، آیه ۴؛ سوره انعام، آیه ۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

«مَمَرٌ» خانه ندارد، این «بیت‌المرور» است و «بیت‌المرور» خانه نیست، بلکه «دارالقرار» خانه است. خانه آدم آن‌جاست که می‌رود در آن‌جا می‌ماند، مسافرخانه هرگز خانه آدم نیست. این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء که فرمود: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»^۱ همین است. دنیا و مرگی که انسان در دنیا می‌چشد پُلی است، اگر در سَرِ پل انسان يك دَکّه بسازد که خانه نیست. فرمود خانه آدم همان‌جاست. ما چنین جایزه خالصه‌ای را به این خانواده دادیم؛ به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و مانند آن دادیم که جریان آنها در قسمت‌های قبل گذشت.

پرسش: ببخشید! با اینکه سیره آنها تلفیق با ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۲ است و نه کاری به دنیا دارند و نه ... پاسخ: نه، کار به دنیا دارند در مبارزات هستند، زندان می‌روند، کار سیاسی می‌کنند، اما همیشه ﴿وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است.

پرسش: منظورم این است که اینها نه به دنیا نه به آخرت کار دارند، بلکه با خود صاحب‌خانه کار دارند. پاسخ: بله، اما خانه دارند و به اینها کار ندارند، نه اینکه خانه ندارند؛ منتها دار اینها «لقاءالله» است. بعضی‌ها دارشان ﴿جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۳ است؛ هر کسی که آن بالایی را دارد، این پایینی را یقیناً دارد؛ یعنی ﴿جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ را همه انبیا و اولیا و مؤمنین دارند و آن چیزی که همه ندارند آن است که در بخش پایانی سوره «قمر» هست که این خاندان در عین حال که ﴿فِي جَنَّتٍ وَنَهْرٍ﴾^۴ را واجد می‌باشند، ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾^۵ را در نظر دارند.

برگزیده بودن همه انبیا و علت ذکر بعضی از آنان در قرآن ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ﴾ آن خالصه چیست؟ ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾ به یاد خانه و آن‌جایی هستند که بالأخره «دارالقرار» است. ﴿وَالَهُمْ عِنْدَنَا مِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾ «صَفوه» ما هستند، ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ

۱. معانی الاخبار، ص ۲۸۹.

۲. سوره علق، آیه ۱۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵.

۴. سوره قمر، آیه ۵۴.

۵. سوره قمر، آیه ۵۵.

إِبْرَاهِيمَ^۱ همین‌ها هستند، خَیر، برکت، رحمت، مغفرت و مانند اینها هستند. این سه پیامبر در برابر آن سه پیامبر قبلی؛ داود و سلیمان و ایوب سه نفر، ابراهیم و اسحاق و یعقوب (علیهم الصلاة و علیهم السلام) شش پیامبر؛ حالا کم‌کم به آن سه پیامبر دیگر می‌رسند که جمعاً^۲ نه پیامبر می‌شود، ﴿وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ﴾ که نام مبارك اینها برخی‌ها با تاریخ و برخی‌ها هم بدون تاریخ آمده است و نام بسیاری از انبیا هم در قرآن کریم نیامده است. در چند جای قرآن خدا فرمود ما انبیای فراوانی فرستادیم ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^۳ ما انبیایی را که در خاورمیانه زندگی می‌کردند و سرگذشت آنها را می‌توانستیم به شما نشان دهیم، قصه اینها را گفتیم و بعد گفتیم: ﴿فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا﴾^۴ اما آن طرف آب، این طرف آب، خاور دور، باختر دور ما انبیایی داشتیم، اُمّی داشتیم ما که نمی‌توانیم به شما بگوییم که در آن طرف آب، اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر ما کسانی فرستادیم، انبیایی بودند و اُمّی بودند که به عذاب مبتلا شدند، بعد نمی‌توانیم به شما مدرک نشان دهیم. قصه انبیای خاور دور و باختر دور که در قرآن نیامده، نه برای اینکه انبیا فقط در خاورمیانه هستند، این را «بالصراحة» قرآن فرمود که ما خیلی از اینها را برای شما نگفتیم: ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾، برای اینکه اگر می‌گفتیم آن طرف اقیانوس کبیر پیغمبری بود، اینها به پیغمبر می‌گفتند از کجا ما خبردار شویم؟ نه نقلی داریم، نه مشاهده داریم، از کجا شما این حرف را می‌زنید؟ اما درباره انبیای دیگر که در خاورمیانه بودند آدرس داد، فرمود اگر شما آثار باستانی بشناسید، میراث فرهنگی بشناسید، وقتی از مکه برای تجارت به شام می‌روید این دو شهر سر راهتان است؛ در سوره مبارکه «حجر» فرمود: ﴿وَ اِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۵ ما این دو شهر را ویران کردیم، «امام» آن بزرگراه را می‌گویند که اگر کسی وارد این بزرگراه شد دیگر لازم نیست از کسی بپرسد که مقصد کجاست، مستقیماً می‌رسد. فرمود این سر راهتان هست و راه‌های فرعی هم نیست، این بزرگراهی که مسیر تجارت

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲. سوره غافر، آیه ۷۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷؛ سوره آل نحل، آیه ۳۶.

۴. سوره حجر، آیه ۷۹.

بود و از مکه به شام می‌رسید، این دو شهری که ویران کردیم و آثار باستانی و میراث فرهنگی دارد سرِ راهتان است، ببینید ما با اینها چه کردیم؛ در شام این قضیه هست، در بین راه این قضیه هست که اینها را قرآن کریم می‌تواند بگوید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾، اما اگر می‌گفت در آن طرف آب شرق و در آن طرف آب غرب پیامبری بود، اینها می‌گفتند از کجا مشخص است که چنین پیامبری بود؟ لذا «بالصراحة» فرمود قصه بخشی از انبیا را ما برای شما نگفتیم؛ حالا همین‌ها که گفته را هم تاریخ مفصل همه اینها نیامده است، چون نام اینها در خاورمیانه بود نام شریف اینها در قرآن کریم آمده است.

جزء اخیار بودن انبیا عامل ماندگاری نام آنان

فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ﴾، گاهی دارد ﴿كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ و گاهی دارد ﴿كُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ﴾ و مانند آن، بعد فرمود: ﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ ملاحظه فرمودید که در اول سوره مبارکه «ص» دارد: ﴿ص وَ الْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ﴾، نام‌آوری، ماندن، لسان صدق داشتن، نام کسی در عالم بماند همین است. الان در بین این هفت میلیارد نام همین چند پیغمبر مانده است. این همه سلاطین آمدند و رفتند نامشان در کتاب‌های تاریخ دفن شده، اما وجود مبارك ابراهیم هست، عیسی هست، موسی هست، وجود مبارك پیغمبر (علیهم السلام) هست، این چند نفر هستند که در میان این هفت میلیارد مطرح می‌باشند. فرمود اینها ذکر است.

تبیین اوصاف خانه قیامت برای متّقین و فجّار

بعد فرمود این «دار» و قیامتی که گفتیم را برای شما شرح دهیم. مشابه این قسمت‌ها تقریباً چندین بار گذشته؛ لذا خیلی بحث ندارد. فرمود در قیامت يك عده اهل تقوا هستند و يك عده اهل طغیان می‌باشند، آنها که اهل تقوا هستند سرگذشت آنها مشخص است و آنها هم که اهل طغیان می‌باشند سرگذشت آنها هم مشخص است، ما اجمال و سرگذشت این دو گروه را الان برای شما شرح می‌دهیم ﴿وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَّآبٍ﴾ «أوب» یعنی رجوع که بازگشت خوبی دارند و هیچ رنجی هم ندارند، «مآب» آنها چیست؟ ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾ بهشت است که در آنجا

مستقر هستند، ﴿مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾؛ درها باز است و کسی مایل نیست از بهشت بیرون برود يك و کسی بدون اجازه حق ورود ندارد دو، اما باز بودن درب يك آزادی است برای ساکنانش سه، تا ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾^۱ چهار، هر لحظه یا در هر فرصت مناسبی فرشته‌ها برای عرض سلام و علاقه به حضور بهشتی‌ها می‌آیند؛ لذا درب باز است و جهنم دریش بسته است، چون هیچ‌کس قدرت خروج ندارد، برای اینکه اینها «مقرّین» در «اصفاد» هستند و اینها بسته می‌باشند، «فی مکان ضیق»^۲ هستند این‌طور نیست که در جهنم جای وسیع به اینها دهند؛ آن‌جا هم اگر کسی گرفتار ضیق صدر بود و سعی کرد دیگران را در فشار قرار دهد، این‌طور نیست که يك آتش وسیعی به او دهند و بگویند این‌جا بسوز، آن‌جا هم جایش بسته است؛ یعنی در آتش تنگ می‌سوزند این «فی مکان ضیق»، ﴿مُقَرَّرِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾^۳ برای اینهاست. درب جهنم هم ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾^۴ الآن درب را قفل می‌کنند کلید مشخصی دارند اما گاهی برای دزدی يك پشت‌بند عمودی می‌زنند که از بالا تا پایین را بگیرد. سابقاً برای اینکه کسی درب‌ها باز نکند، پشت‌بندی داشت که این پشت‌بند افقی نبود عمودی بود، از بالای درب تا پایین درب را می‌بست این می‌شد «عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» و مُمْتَد و عمودی از بالا تا پایین، بسته بود و پشت‌بند آن هم افقی نبود، عمودی بود «مُمَدَّد» بود، ممتد بود ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾^۴ چرا این‌طور بسته است؟ برای اینکه بسته بودن درب عذابی است فوق عذاب، کسی که حاضر نیست به جهنم برود و کسی هم که قدرت خروج ندارد، اما بسته بودن درب، عذابی است فوق عذاب. فرمود در جریان بهشت این‌طور است که ﴿مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ * مُتَكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ اینها یعنی ﴿مُتَكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ و مانند آن تکیه‌گاهی دارند، روی میز هستند، آرام زندگی می‌کنند، در رفاه به سر می‌برند، هر میوه‌ای که خواستند میوه را می‌طلبند و میوه حاضر می‌شود.

۱. سوره رعد، آیه ۲۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۱۳.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۹؛ سوره ص، آیه ۳۸.

۴. سوره همزه، آیه ۹.

ترسیم چگونگی برآورده شدن نیاز بهشتی‌ها و کار آنها

در سوره مبارکه «یونس» گذشت که به کسی نمی‌گویند به ما میوه بده یا به میوه نمی‌گویند بیا ﴿دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ این سه جمله سخن بهشتی‌هاست؛ بهشتی اگر بخواهد سیب بچیند نه دست دراز می‌کند که سیب بچیند، نه به کسی می‌گوید به من سیب بده، نه از فرشته می‌خواهند که سیب بیاورد، نه به درخت می‌گویند شاخه خود را خم کن، می‌گویند: ﴿دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ﴾ یعنی ما محتاج هستیم و تو محتاج نیستی، آن سبحان می‌تواند نیاز محتاج را برطرف کند ﴿دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ﴾ و به یکدیگر که رسیدند ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾، از میوه که استفاده کردند ﴿وَآخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ که تسبیح و تحمید، کار اینهاست چیدن در کار نیست خواستن در کار نیست، با خدا می‌گویند تو منزّه از بی‌نیازی، معلوم می‌شود نیازی به سیب دارند این میوه حاصل می‌شود، نیاز به آب دارند این حاصل می‌شود، این ﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ﴾ این دعوای اینها را سوره مبارکه «یونس» مشخص کرد، نه اینکه بگویند به ما میوه بده ﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ و بدون اینکه گرسنه باشند لذّت سیری را می‌چشند، بدون اینکه تشنه شوند لذّت نوشیدن آب خنک را می‌چشند و احساس می‌کنند ﴿وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ﴾ حوری‌هایی که نزد آنها هستند مژه کوتاه هستند این کوتاهی مژه علامت زیبایی نیست گفتند یا کنایه از آن است که غیر از همسرهای خود احدی را نمی‌بینند یا ناظر به «غنج» و «دلال» ﴿وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾ اینها اطراف و امثال هستند و هم شبیه یکدیگر می‌باشند و هم هماهنگ با این مردان بهشتی هستند. بعد فرمود: ﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ x إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ که این «هذا» ترسیم وضع بهشت است، این را الآن برای شما نقد می‌کنیم؛ آنهایی که مشمول خطبه نورانی حضرت امیر در وصف متّقیان هستند که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۲ یا مشمول آیه ذیل هستند که اگر «علم‌الیقین» داشتید ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ همان‌طوری که ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾، «ترون الجنة» هم هست و این «هذا» برای آنها درست است، چون نشان

۱. سوره یونس، آیه ۱۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

می دهند؛ اگر نبودند - کما هو الغالب - این ترسیم صحنه غیبت برای شاهدان است ﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴾، این بحث ﴿وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ اما چون درباره حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب فرمودند اینها به یاد معاد هستند، حالا این معاد را دارد شرح می دهد که معاد بخشی برای متّقیان است که حکم آن چنین است و بخشی برای طاغیان است که - أعاذنا الله - حکم آن بعد می آید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»